

چراغ های تزئینی راهنمایی و رانندگی!

هر رنگ چراغ‌های راهنمایی و رانندگی نماد یک چیز است؛ سبز حرکت، زرد احتیاط و قرمز ایست. توجه به هر کدام از این رنگ‌ها منجر به برقراری نظم و امنیت سرچهارراه‌ها می‌شود، اما چگونه است این چراغی که با هدف حفظ جان و ایجاد امنیت و نظم برای رانندگان و عابران پیاده سر هر چهارراهی تعبیه شده، اما برای بیشتر شهروندان جنبه تزئینی پیدا کرده است. این چراغ‌ها برای اکثر عابران پیاده به علمک‌های زینتی یا شایدم یک قطعه اضافی در سطح شهر تبدیل شده است که حتی نیم‌نگاهی هم به آنها نمی‌اندازند.



عکس: ایستنا

همیشه از رانندگان انتظار می‌رود به هر یک از رنگ‌ها احترام بگذارند حتی اگر چراغ برایشان سبز باشد بازهم وظیفه آنهاست برای عابرانی که سعی دارند از لابه‌لای ماشین‌ها به زحمت عبور کنند، بایستند. دیدن این صحنه‌ها نشان می‌دهد چقدر احترام به حقوق یکدیگر کم‌رنگ شده و همیشه باید چماق قانون بالای سرمان باشد. جالب است رانندگان در صورت عبور از چراغ قرمز و نادیده گرفتن حقوق عابران جریمه می‌شوند و همیشه زیر ذره بین دوربین‌های پلیس قرار دارند، اما چرا این سختگیری درخصوص افراد پیاده انجام نمی‌شود.

سر هر چهارراهی که دقت کنید اغلب آدم‌ها بی توجه به رنگ چراغ در حال تردد هستند و حتی برای راننده که مدت زمانی را پشت چراغ قرمز معطل مانده قائل نیستند. برخی از عابران که همیشه عجله دارند و رنگ‌های چراغ برایشان بی‌معنی است، برخی دیگر مانند پشت چراغ قرمز را سوسول بازی می‌دانند و با رعایت قانون بیگانه هستند و از خطر تصادف منجر به جرح و فوت برای خود غافل مانده‌اند. اگر تدابیری اندیشیده شود که قانون همان طور که برای رانندگان اعمال می‌شود برای عابران هم سفت و سخت درنظر گرفته شود، شاید از این هرج و مرجع‌ها و آمار بالای تصادفات در چهارراه‌ها کاسته شود. تابستان امسال این مشکل با خاموشی‌ها در سطح شهر شکل متفاوتی تری به خود گرفته و تشدید شده بود، چراکه هرپار که برق یک منطقه قطع می‌شد چراغ‌های راهنمایی و رانندگی نیز خاموش می‌شدند و در این موقعیت نه رانندگان و نه عابران پیاده هیچ کدام نمی‌دانستند حق با کیست و هر کدام سعی داشتند با عجله از چهارراه عبور کنند البته این شرایط برای آن دسته از عابرانی که کلاً مفهوم چراغ برایشان بی‌معناست تفاوت چندانی نداشت، حال اگر شهروندان خود قانونمند بودند نباید ما در چنین شرایطی دچار مشکل می‌شدیم.



پذیرایی بادستمال کثیف!

یکی از تفریحات ما ایرانی‌ها رفتن به فست فود و رستوران هاست که سعی داریم در کنار خانواده‌مان ساعتی را دراین مکان‌ها خوش بگذرانیم، اما برای اغلب ما پیش آمده که از برخورد بد پرسنل یک مجموعه شیرینی این تفریح به کام مان تلخ می‌شود.

یادمه چند وقت پیش به همراه خانواده‌ام به فست فودی رفته بودیم همین طور که منتظر سفارش‌مان نشسته بودیم حرکات یکی از پرسنل را زیر نظر گرفته بودم. یک نوجوان ۱۴ یا ۱۵ ساله‌ای که به جای اینکه مشغول آموزش و تحصیل باشد، بهترین لحظات عمرش را با کار کردن در آنجا سپری می‌کرد، اما نکته‌ای که بیشتر توجه مرا به خودش جلب کرد این بود که این پسرریچه میزها را بدون مواد پاک‌کننده و فقط با یک دستمالی که از کثیفی آدم حالت تهوع می‌گرفت تمیز می‌کرد و هر وسیله‌ای که روی زمین افتاده بود را برمی داشت مجدد سرچاپش می‌گذاشت! دیگر طاقتم طاق شد و رقتم پیش مدیر داخلی مجموعه و اعتراض کردم، وی هم با یک عذرخواهی سر و ته قضیه را هم آورد! اینجا بود که به ذهنم خطور کرد چرا رستوران دارها یا صاحبان فست فودها با زدن یک آگهی با این مضمون که به یک کار ساده نیازمندیم به‌دنبال جذب نیروهایی هستند که اغلب بتوانند با حداقل حقوق حداکثر بهره وری را داشته باشند، در حالی‌که این افراد ذره‌ای به فکر حق و حقوق مشتری را حتی پرسنل خود نیستند، رعایت بهداشت و آداب پذیرایی از مشتری یکی از نکات بسیارمهمی است که باید بدان توجه شود.

اما اغلب این صاحبان مشاغل به‌دنبال سکه رو سکه گذاشتن و سودجویی خود هستند و ذره‌ای به این نکات توجهی نمی‌کنند، سطح تحصیلات و داشتن آداب پذیرایی نیروهایشان ذره‌ای برایشان اهمیت ندارد، در صورتی که در همه جای دنیا مشتری مدار یکی از اصول اولیه هر کسب و کاری محسوب می‌شود و تمام صاحبان مشاغل سعی دارند مشتری‌های خود را راضی نگهدارند تا این امر بتواند در شهره شدن شان کمک کند، اما در کشور ما مانند بسیاری دیگر از مشاغل فرد حتی اگر تخصص این کار را هم نداشته باشد استخدام می‌شود. اما باید گفت اگر هم با جذب این افراد به فکر کارآفرینی یا کاهش بیکاری در جامعه هستید حداقل می‌توانید با آموزش نیروها و برگزاری دوره‌هایی پرسنل خود را آموزش دهید.

البته باید گفت اتحادیه صنف دارندگان رستوران و سلف سرویس‌ها هم می‌توانند در این زمینه نقش بسزایی داشته باشند یا خود این ارگان اقدام به برگزاری دوره‌هایی جهت آموزش نیروهای مشغول به کار در رستوران‌ها و فست فودها بکنند یا اینکه صاحبان این مشاغل را مجبور به آموزش و به روزرسانی پرسنل خود بکنند.



گفت و گوی «ایران» با یکی از مددجویان موفق کمیته امداد امام خمینی (ره):

مددجویی که کار آفرین شد

مریم جهان پناه

خبرنگار

برگشتن به خاطرات ۱۷ سال پیش برای لایلاکه از ۱۵ سالگی به اصرار پدر و مادرش به زورروانه خانه بخت می‌شود یعنی برگشتن به ته بدبختی. آنقدر که حاضر نمی‌شود حتی یک کلمه هم از جزئیات آن روزهای سخت زندگیش را دوباره در ذهنش یادآوری کند، خیلی قبل ترها سرنوشت او را به یکپاره از میدان رسالت می‌برد به یکی از روستاهای دورافتاده اسلامشهر و اعتیاد همسر و ترک زن و سه بچه قد نیم قدش او را می‌کند یکی از مددجویان کمیته امداد.
آنطور که خودش می‌گوید: «هنوز هم وجدان مادرش برای تصمیم عجولانه‌ای که برای بخت و آینده تاریک او گرفته در عذاب است.» اما حالا لایلا همان دخترک ۲۱ ساله‌ای که مجبور می‌شود برای سیر کردن شکم بچه هایش سالها کارگری کند، زندگی متفاوتی از گذشته را که برای هر روزنش تاوان سنگینی داده است تجربه می‌کند.
بالایلا گفت وگویی انجام داده‌ایم که می‌خوانید:

■ همسر رامی شناختی؟

نه اون موقع سنم کم بود و معنی ازدواج را نمی‌دانستم ولی به زور مرا به عقد مردی درآوردند که از قبل معتاد بود.

■ کی همسر خانه را ترک کرد؟

والله همسرم اعتیاد شدید داشت به روز از خانه رفت بیرون و دیگه برنگشت.

■ هنوزم خبری از همسرت نداری؟

نه تا به امروز خبری ازش ندارم حتی از خانواده همسر هم خبر ندارم البته نه خودم و نه بچه هایم که اون موقع ۵، ۶ و ۹ ساله بودند علاقه‌ای نداریم که همسرم برگرده چون سختی‌های زیادی کشیدیم وهمسرم هیچ وقت کنار من و بچه‌ها نبود.

■ چندتا بچه داری؟

سه تا، ۲۱ سالم بود که بچه آخری بدنیا اومد. دو دختر دارم که الآن ازدواج کردند و یه پسر دارم که اونم ازدواج کرده است.

■ یعنی الآن تنهاهستی؟

بله سه سالی میشه که تنها شدم.

پدر و مادرم نمی‌توانستن از من حمایت کنن حتی پدرم مخالف بود من بچه‌ها رو بزرگ کنم ولی من به هر قیمتی حاضر نبودم بچه‌ها رو از دست بدم به همین خاطر باید کار می‌کردم. من از بچگی خیاطی رو دوست داشتم و می‌توانستم با چند تکه پارچه خیاطی کنم. اولش رقتم به کارگاه و به‌عنوان یه کارگر با چرخ‌های صنعتی که اصلا کار کردن با اون رو بلد نبودم مشغول به کار شدم. حدود یک سال و نیم من از ۶ صبح تا ۱۲ شب پا به پای ۱۵ مرد کارگری می‌کردم، چون محله ما کوچک بود و من دیروقت به خونه می‌اومدم پسرم رو هم با خودم سر کار می‌بردم.

■ اذیت نمی‌شدی این همه کار می‌کردی؟

چرا ولی ناچار بودم کار کنم خیلی برای کرایه خونه و خرج زندگی بدکار بودم. پدرم هم کمکم نمی‌کرد و تنها بودم.

■ چطور مدجوی کمیته امداد شدی؟

فکر کنم سال ۸۰ بود، هزینه تحصیل بچه‌ها، خونه و... خیلی زیاد بود حتی یه ماه جا نداشتمیم بمونیم به اتاق کرایه کرده بودم که فقط من و دو تا دخترم تو اون جا می‌شدیم و پسرم تو نمازخونه مدرسه می‌خوابید. بعد رقتم کمیته امداد تا کمک حالم بشه و شدم مددجوی کمیته امداد، اونجا تسهیلات خوبی

به من می‌دادند اگر چه کم بود ولی خیلی کمک می‌کرد.سال ۸۱ از کمیته وام گرفتم و این وام انگیزه و جرعه خوبی برای من شد تا پیشرفت کنم و زن توانمندی بشم و این شد که سال ۸۳ شدم جوان ترین و موفق ترین



عکس: ایران

این ۱۰ روز سعی کردم وسایل خونه رو قسطی بخرم و بیرم خونه‌ای که تا کج هایش سوخته بود بذارم. سر ۱۰ روز وسایل رو با بدبختی تهیه کردم و دوباره رقتم سر زندگیم. بعد با کلی دوندگی مسئولان اومدن و وقتی وضعیت زندگی منو دیدند با درخواست مجوز ساخت من موافقت کردند. آخه بهشون گفتم که من می‌تونم علاوه بر اینکه خودم را از ته بدبختی بکشم بالا سفره‌ای هم پهن کنم تا چند نفر از اون سفره نون بخورن. بالاخره به من جواز ساخت دو طبقه دادند و بعد از ۶ ماه با هزینه ۱۳۸ میلیون تومن توانستم دو طبقه بسازم که الآن تو یه طبقه دارم زندگی می‌کنم و فضای پارکینگ رو هم کردم کارگاه.

■ چه کاری؟

کارم تولید لباس کار مردانه است.

■ چند تا کارگرداری؟

۲۲ کارگر دارم پسرم هم کنار من کار می‌کنه.

■ مثلاً چقدر لباس تولید می‌کنی؟

هفته‌ای حداقل هزار و ۵۰۰ دست لباس تحویل می‌دم.

■ گفتی دخترات ازدواج کردن چطور توانستی هزینه جهیزیه اونهارو تأمین کنی؟

وقتی من کارگری می‌کردم یه مقدار پس‌انداز کردم بعد از اینکه شریک صاحبکارم جدا شد و رفت من پیشنهاد شراکت دادم اولش صاحبکارم باورش نمی‌شد بتونم ولی بهش اطمینان دادم که می‌تونم از عهده کارا بریام و همین‌طور هم شد، شبانه روز کار کردم و قرض هامو دادم. چون خودم خیلی سختی کشیدم سعی کردم بهترین جهیزیه رو برای دو دخترم آماده کنم.

■ برای ازدواج اونها به مشکل برخوردی؟

چرا برای ازدواج دخترام نیاز به اجازه پدرشون بود ولی اونها پدر نداشتند و نمی‌دونستیم کجاست به خاطر این مجبور شدم کلی هزینه کنم تا بتونم از طریق دادگاه اجازه بگیرم. خیلی دوست دارم یه روزی ما زن ها به قانونی که وجود داره اعتراض کنیم که این همه زحمت بچه‌ها رو می‌کشیم ولی قانون برای ازدواج اونها فقط اجازه پدر رو می‌خواد. مثلاً من چقدر برای بزرگ کردن دخترم زحمت کشیدم اونم بدون پدر ولی وقتی پای ازدواج و اجازه گرفتن میشه دادگاه و قانون فقط پدر رو می‌شناسه و نقش مادر نادیده گرفته میشه. باور کنید من شب‌های زیادی رو گرسنه سرم رو گذاشتم زمین تا بچه هام سیر بخوابن. همه دغدغه من درس، جای خواب و سیر کردن شکم بچه هام بوده و جز اینها به چیز دیگه‌ای فکر نمی‌کردم.

■ برنامهای برای آینده ات داری؟

بله اگه خدا کمک کنه دوست دارم کارم رو توسعه بدم الآن به سری مشکلات دارم. خب قیمت باالا رفته و درآمد مثل قبل نیست.

■ به کسی هم کمک می‌کنی؟

بله. البته من به صدقه دادن اعتقادی ندارم ولی کمک‌های زیادی به مردم می‌کنم. ببینید این گذشته من بود که باعث شد من به اینجا برسم. زندگی سالم و آبرومندی داشتم و اجازه ندادم کسی وارد حریم خصوصی من بشه حتی به ازدواج هم فکر نمی‌کنم چون احساس می‌کنم مثل یه مرد شدم و روزگار باعث شده تا خلق و خوی مردونه پیدا کنم.

■ **سؤال آخر اینکه الآن از زندگی‌ت راضی هستی؟**
خدا رو شکر الآن به خونه، به کارگاه و به ماشین خوب دارم و اینکه با همه سختی‌هایی که در زندگی است بازهم راضی‌ام.

۷ میلیونی اش اعتراض داشتند! حالا چرا باید یک غول آنلاین با چند هشتک، حساب کار دستش بیاید؟ وقتی مشتریان دست به نقدی دارد که زنبیل را شب قبل در صف گذاشته‌اند.

این سایت! مرجع قیمت‌گذاری بسیاری شده. او عنکبوت‌وار مشتری را به دام انداخته! و طعمه این دام هم طمع مشتری است! این مشتری گاهی خود در همین بازار فروشنده هم می‌شود! جنسی که نمی‌خواهد را به هر قیمتی که می‌خواهد در این بازار آنلاین

به مزایده می‌گذارد. عفونت بازار همین خریداری است که به هر قیمتی پای بازار می‌ماند. انگار که جادو شده باشد. برای همین است اگر جایی هم صدای اعتراضی بلند شود، گوشی نمی‌شنود و فروشنده هم با صدای بلندتر و قیمتی بیشتر، جنس را به خریدار بعدی می‌فروشد. بله همیشه خریداری هست. همان‌ها که روز در یک روز تمام دستمال کاغذی‌ها و نوار بهداشتی‌های فروشگاه‌های بزرگ را جارو کردند. دستمال کاغذی نایاب نشد، فقط قیمتش اشک از چشم کسانی که احتکار نکرده بودن، درآورد. امروز کفاف پاک کردن اشکشان را هم نمی‌دهد. کسانی که مثل زامبی‌ها نمی‌خواستند مغازه‌ها را خالی کنند، فقط می‌خواستند نیازشان را بردارند. بازار، مشتری ایرانی را خوب می‌شناسد. نبضش را تنظیم می‌کند، چون مثل موم در دستش است. انگار بازار و مشتری از خون هم تزریق می‌کنند اما در این میان کسانی می‌میرند که پولی برای حضور در این حراجی ندارند! چوب بازار را کس دیگری می‌زند اما چوب خط آنها پرمی‌شود!



دشمن درون پیراهنمان است!

زهرا کشوری

خبرنگار

آیا تیغ هشتک و کمپین‌ها دیگر نمی‌برد؟! پاسخ دقیقی وجود ندارد اما حداقل دربارۀ بازارهای آنلاین گردن کلفت که این چنین است، نه تنها نمی‌برد، در حد یک نیش هم درد نمی‌کند. چند روز است که تویئیتی‌ها هشتک‌تحریم‌یک‌سایت بازار مجازی را کلید زده‌اند. از این بازار آنلاین، به غول بازارها یاد می‌شود. غولی که چوب زن گرافروش‌ها در وانفسای گرانی‌هاست. هشتک‌ها

۱۳۹۷

۱۳

یا حتی رقباي خودشان در همین فضای مجازی از ۱۰ میلیون تومان هم بالا می‌زند. قیمت‌هایش سر به آسمان که می‌سایند، منت تخفیف را هم روی سر خریداران می‌کوباند! و شن‌درغاز را حواله جیب‌خالی مشتری مسخ شده می‌کند.

اما چرا اعتراض هشتگ‌زنان به هیچ‌کجای جناب غولشان نیست؟ چون مشتری دارند. یعنی کسانی هستند که قلاب گرفته تا غول از سر و کولشان بالا برود. مشتریان این سایت، لایه‌های کسانی هستند که در اوج گرانی، متقاضی خرید خودروبی شده‌اند که تا چند سال پیش به قیمت